



یادگیری نباید کسل کننده باشد

یادداشت سردبیر

■ مرجان زارع هرفته



میانه روز بود. کودکی دست هایش را دور در میله ای مدرسه می فشرد و آن را به شدت تکان می داد و فریاد می زد: «درها را باز کنید، بگذارید برویم.» فریادش به جایی نمی رسید. البته خوب می دانست کسی دری به رویش نخواهد گشود. به یاد جمله ای افتادم: «مدرسه حصار بچه هاست»^۱. از خود پرسیدم: «چه کردیم؟ کجا لبخند از صورت کودکان محو شد؟ کجا نگرانی و استرس و اضطراب چشمانشان را پر کرد؟ کجا غریو شادی شان به فریادی هنجارشکنانه یا سکوتی منفعلانه انجامید؟ کجا یادگیری به تجربه ای سخت و تلخ تبدیل شد؟»

یادگیری به خودی خود سخت و گاه طاقت فرسا است، به ویژه برای کودکانی که در جنبه دنیای بزرگ سالان گرفتار آمده باشند. بزرگ سالانی که دلسوزانه می خواهند کودکی را از آن ها بگیرند و به سرعت آن ها را برای زندگی آینده آماده سازند. بزرگ سالانی که گاه خودشان هم کودکی نکرده اند یا کودکی هایشان را فراموش کرده اند. فراموش کرده اند که کودکی همان خط خطی های بیهوده بر دیوارهای خانه، همان بازی های بی هدف، همان ساختن ها و خراب کردن هاست و چه شاد است از این ویرانی، چرا که در پی تأیید شدن نیست. او بر جهان حکومت می کند. رو به گذشته نیست. رو به آینده هم نیست. او اکنون است. کودک به تعبیر نیچه «ابرانسان» و «جهان ساز» است. کودکی عین بلوغ است؛ اما کودکی را چه می شود که چون پایش به مدرسه می رسد، همه جهاننش از بین می رود. قواعد و چارچوب ها شدت می گیرد، یکسان سازی رخ می دهد و مجبور می شود در تونل باید ها و امها و اگرهایی که بزرگ ترها برایش کنده اند، رو به جلو حرکت کند، همین قدر تنگ، گریز ناپذیر و سرشار از قضاوت.

مدرسه قرار است جایی برای یادگیری باشد؛ اما وقتی یادگیری کسل کننده، اجباری و بدون لذت باشد، تنها پوسته ای از آن به

۱. این جمله در واقع این است که «مدرسه زندان بچه هاست». اما به دلایل مختلف این تعبیر را نپسندیده و آن را به حصار تغییر دادم.

جا می ماند و به جایی برای انتقال صرف نه دانش و نه اطلاعات، بلکه داده هایی ناچیز تبدیل می شود که نه کارکردی دارد و نه عمقی. چه باید کرد تا این حصارها برداشته شود و مدرسه را برای کودکان به جایی امن تر تبدیل کنیم؟ استاد رحمان دوست سخنی دارد که چراغی است روشن. می گوید: «من هرگاه داستانی یا شعری برای بچه ها می نویسم، به کلاس ها می روم و آن را برای بچه ها می خوانم. اگر کودک شانه بالا بیندازد و پاهایش را تکان دهد، این یعنی شعر و قصه من را دوست نداشته است؛ اما اگر خیره شد به من، یعنی توانسته ام بچه را با شعر به خود جذب کنم.» این یعنی کودک مهم ترین مرجع درستی یا نادرستی کارمان است.

با اقتدا به همین حرف، وقتی طرح «لذت خواندن» در مدرسه ها به صورت آزمایشی اجرا و در جلسات متعدد بررسی و بازبینی شد و به نتیجه چشمگیر آن پی بردیم، با خود فکر کردم این طرح را از زبان معلمان و متخصصان و دست اندرکاران اجرای این طرح شنیده ایم؛ اما از بچه ها خبری نگرفته ایم. این شد که از سه معلم محترم پایه سوم، چهارم و ششم اجازه گرفتم و به کلاس هایشان رفتم تا با بچه ها گفت و گو کنم. حرف ها و نقدهایشان شنیدنی بود، از شیوه های داستان نویسی و فعالیت های انجام شده تا تصویرسازی های کتاب ها. در این میان پاسخ به یکی از پرسش ها تأمل پذیر بود. پرسش این بود: «کدام فعالیت این طرح برایتان جذاب تر بود؟» یکی از بچه ها در پاسخ گفت: «یک روز معلممان ما را به حیاط برد. فرش انداختیم و خانم گفت: بچه ها، چشم هایتان را ببندید، می خواهم برایتان قصه بگویم. خانم که قصه می گفت، در همان حین بادی آرام به صورتمان می خورد. خیلی لذت بخش بود. آن روز برای ما خاطره شد.» چه اتفاقی افتاده بود؟ چه چیز در آن روز و لحظه او را چنین تحت تأثیر قرار داده بود؟

ساده بود. آن روز سقف کلاس آسمان و گش زمین بود. نسیمی مهربان گونه کودکان را نوازش داده بود. چشمان بسته گوش شنیدنشان را باز کرده بود و در نهایت کلمات از گذرگاه تخیلشان به تصویرهایی ناب بدل شده بود. چنین لحظاتی مثال نفسی است ممد حیات و مفرح ذات، در میان حصارهای نفس گیر آموزش و کلاس و مدرسه.

هر کجا زانوهایمان را خم کردیم تا چشم در چشم بچه ها، امواجمان (فرکانسمان) را با امواج (فرکانس) کودکی همسو کنیم، آنجا یادگیری اتفاق خواهد افتاد. آنجا که لبخند بچه ها و شوقشان را ببینیم و غریو شادی شان را بشنویم، همان جایی است که یادگیری لذت بخش و حصار مدرسه تحمل پذیر خواهد شد.

در سال تحصیلی گذشته، مجتمع آموزشی جوادالائمه (ع) در دوره ابتدایی با اجرای چند طرح پر و پیمان تلاش کرد با ایجاد فضایی مطلوب و با نشاط برای کودکان یادگیری را به امری لذت بخش بدل کند. برگزاری کارگاه بازی برای معلمان، و اجرای طرح «لذت خواندن» و «نشست کلاسی» گام هایی حساب شده، در خور ستایش و ارزنده برای رسیدن به این مقصود بود.

این توجه ویژه به یادگیری در بستر بازی و قصه و داستان در دوره ابتدایی تنها یک دلیل واضح و کوتاه داشته است و آن اینکه مهم ترین حوزه یادگیری در کودکی بازی و قصه است؛ چون زبان کودکان بازی است و دنیای قصه ها اندیشه هایشان را وسعت می بخشد. باشد که با پیگیری و استمرار چنین طرح هایی مدرسه جایی باشد برای یادگیری لذت بخش و اثرگذار، بدون اجبار و بدون فشار.

نشریه مدرسه ما که از نزدیک پی گیر و همراه این جریان ها بوده است، موضوع ویژه این شماره را «لذت یادگیری در بستر بازی و خواندن» قرار داده است. در بخش ویژه این شماره علاوه بر گفت و گو

و گزارش ها مطالبی خواهید خواند

که بازگوکننده تجربه ها و نظرهای

معلمان و کارکنان آموزشی در

این باره است. ■

